



فردسالان

# فرديسا

سال چهارم

شماره ۲۱۲، پنجشنبه

۱۳۸۵ ۹ آذر

۳۰۰ تومان

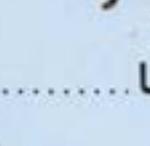


# خردسانان

مجله‌ی خردسانان ایران

به نام فداوند بفشنده‌ی مهربان

صاحب امتیاز: موسسه تحقیم و نشر آثار امام (ره)

۱۳		آرزوی یک شکمو!
۱۷		خواب
۲۰		قصه‌ی حیوانات
۲۲		پدر من...
۲۴		کاردستی
۲۵		فرم اشتراک
۲۷		ترانه‌های آسمانی
۳		با من بیا
۴		غريبه
۷		نقاشی
۸		فرشته‌ها
۱۰		مارمولک بی دم
۱۱		جدول
۱۲		بازی



پدر و مادر عزیز، مردمی گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسانان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزش، تقویتی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسانان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطا کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی شده از طرف کوک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

- مدیر مسئول: مهدی ارکانی
- سردبیران: افشین علاء، مرجان کشاورزی آزاد
- مدیر داخلی: مازال کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمد حسین سلوانیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: حدیف صفرپور
- لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمد رضا اصغری
- متشانی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج
- تلفن: ۰۲۹۷-۶۶۷۰-۶۶۷۰، ۰۲۹۳-۶۶۷۰-۶۶۷۱



# با من بیا ...

دوست من سلام.

من عروس دریایی هستم، سفید و زیبا!

ما عروس‌های دریایی، نرم و آرام در دریا شنا می‌کنیم.

با این‌که ما خیلی زیبا هستیم، اما همه می‌ترسند به ما نزدیک  
شوند چون از بدن ما رشته‌های نازکی آویزان است که سمی و  
خطرناک هستند.

ماهی‌های کوچک دوست دارند همیشه دور و بر ما شنا کنند و  
با دیدن ما بترسند و فرار کنند.

من با ماهی‌های کوچک  
زیادی دوست هستم.

حالا که مرا خوب شناختی  
برای ورق زدن مجله،  
همراه من بیا...



# غريبه



يک روز پيشي کوچولو از خانه يiron آمد تا کمي بازي کند.

مادر به او گفت: «مراقب باش با غريبه‌ها حرف نزن!»

پيشي کوچولو مشغول بازي شد و به طرف جنگل رفت.

از پشت يك درخت، گرگ بزرگ يiron آمد.

پيشي کوچولو تا گرگ را ديد گفت: «تو غريبه هستى؟»

گرگ خندید و گفت: «نه! من گرگ هستم.»

پيشي کوچولو دوباره شروع کرد به بازي.

گرگ گفت: «بيا با هم بازي کنيم.»

پيشي گفت: «اگر تو غريبه نیستي، من با تو بازي مي کنم!»

گرگ مي خواست پيشي را بگيرد که ناگهان صدای نعره‌ی يك شير بلند شد.

گرگ به دور و بر نگاه کرد و پا به فرار گذاشت.

پيشي با تعجب به او نگاه کرد.

گرگ رفت و شير آمد.

پيشي به شير گفت: «تو غريبه هستى؟»

شير خندید و گفت: «نه جانم! من شير هستم.»

پيشي گفت: «خيالم راحت شد. من نباید با غريبه‌ها حرف بزنم.»

شير گفت: «من هم با تو حرفی ندارم. فقط گرسنه هستم و مي خواهم غذا بخورم.»

پيشي گفت: «من هم گرسنه‌am. من هم مي خواهم غذا بخورم.»

شير نعره‌اي کشيد و خواست به طرف پيشي حمله کند که ناگهان زمين شروع کرد به لرزیدن.



فیل به آن‌ها نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد.

شیر پا به فرار گذاشت و فیل، نزدیک پیشی آمد.

پیشی گفت: «تو غریبه‌ای؟»

فیل جواب داد: «پیشی کوچولو، زود به خانه‌ات برگرد! این تو هستی که در جنگل غریبه‌ای

این‌جا، جای یک بچه گربه‌ی کوچولو نیست. زود به خانه‌ات برو ای غریبه‌ی کوچولو!»

پیشی فوراً به خانه برگشت.

مادر منتظر او بود.

اما پیشی کوچولو نفهمید چه کسی غریبه بود و چه

کسی آشنا؟

راستی، تو می‌دانی غریبه یعنی

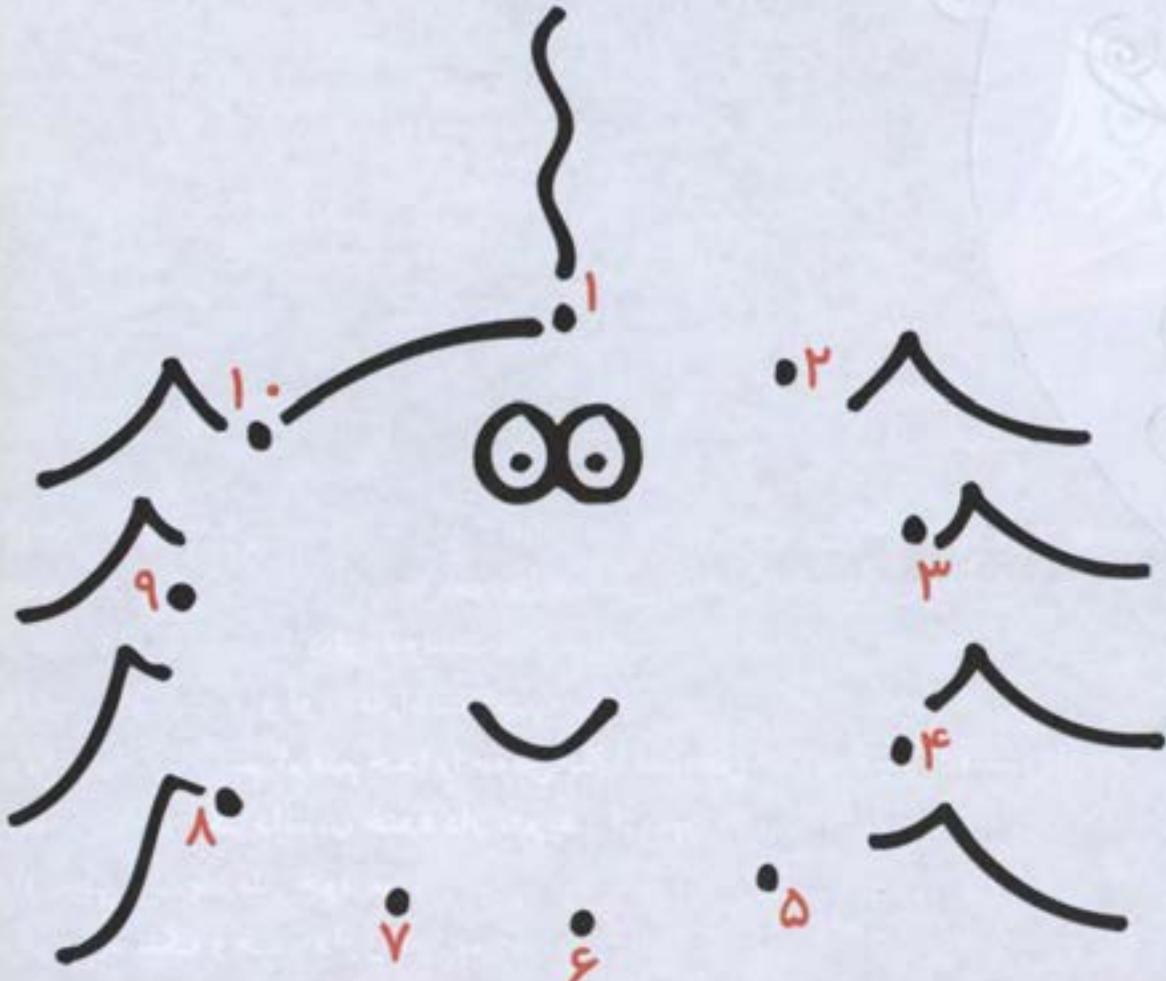
چه کسی؟



# نقاشی

دایره های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.  
آن را رنگ کن.

۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰



# فرشته‌ها



مادرم می‌گوید: « وقتی پدر به خانه برمی‌کردد، باید کاری کنیم تا شاد و سرحال شود.  
باید او را بخندانیم و خوش‌حال کنیم. این طوری خستگی از تنش بیرون می‌رود.»

مادرم می‌گوید: « وقتی کسی را خیلی دوست داریم باید کاری کنیم تا او همیشه شاد باشد.  
نیاید بی‌خودی بهانه بگیریم و او را ناراحت کنیم.»

من، شب موقع خواب تصمیم گرفتم خدا را خوش‌حال کنم، من خدا را خیلی دوست دارم .  
پس وقت دعا برای خدا یک داستان خنده دار تعریف کردم.

می‌دانم که او خیلی خنده‌ید، مثل خود من .  
چون شب، خواب قشنگ و خنده داری دیدم .

فکر می‌کنم خواب خنده دار مرا، خدا برایم تعریف کردا



# مارمولک بی دم

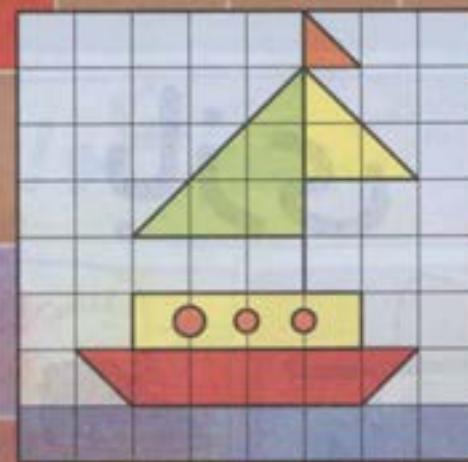
یک مارمولک  
در خانه‌ی ماست  
او زیر سقف است  
هر روز، آن جاست

او غیر از آن جا  
جایی ندارد  
او توی سوراخ  
یک لانه دارد

اما همیشه  
می‌ترسد از ما  
جاروی مامان  
کنده دمش را

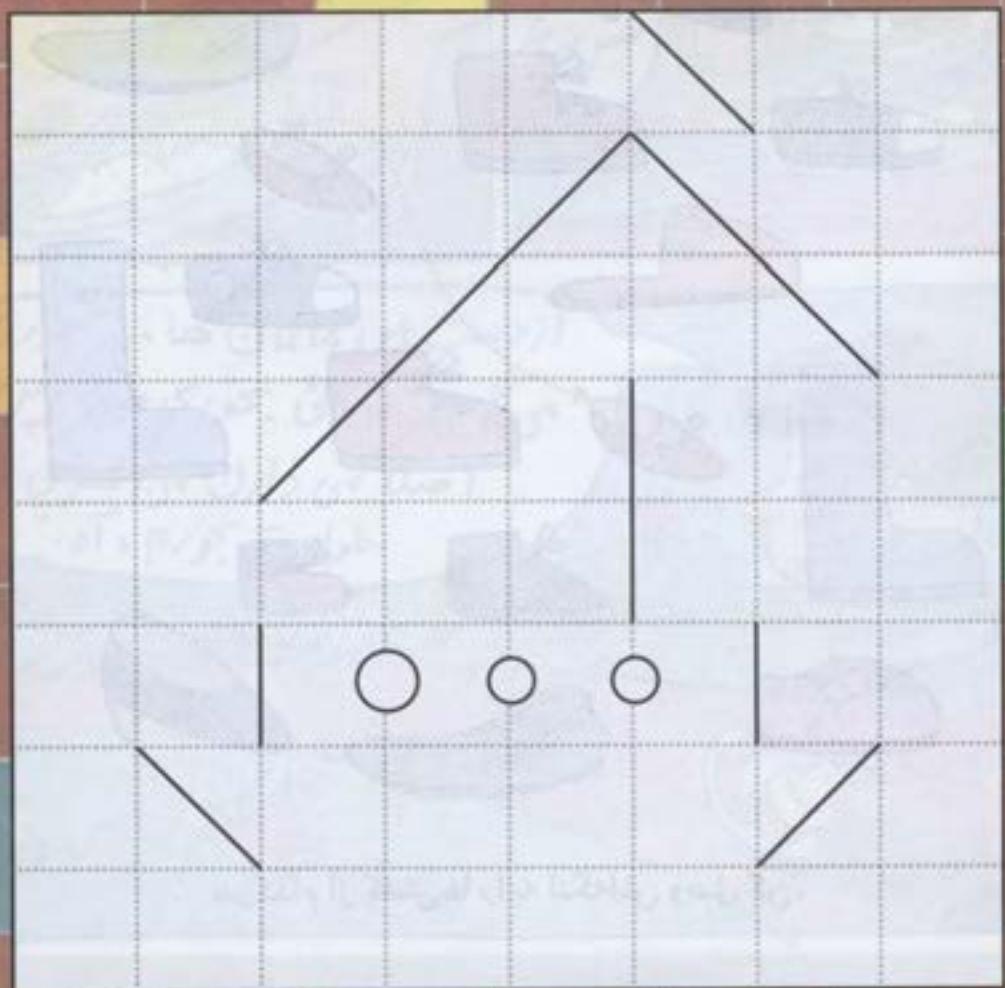
حالا که مامان  
جارو به او زد  
باید دمش را  
فورا بدوزد



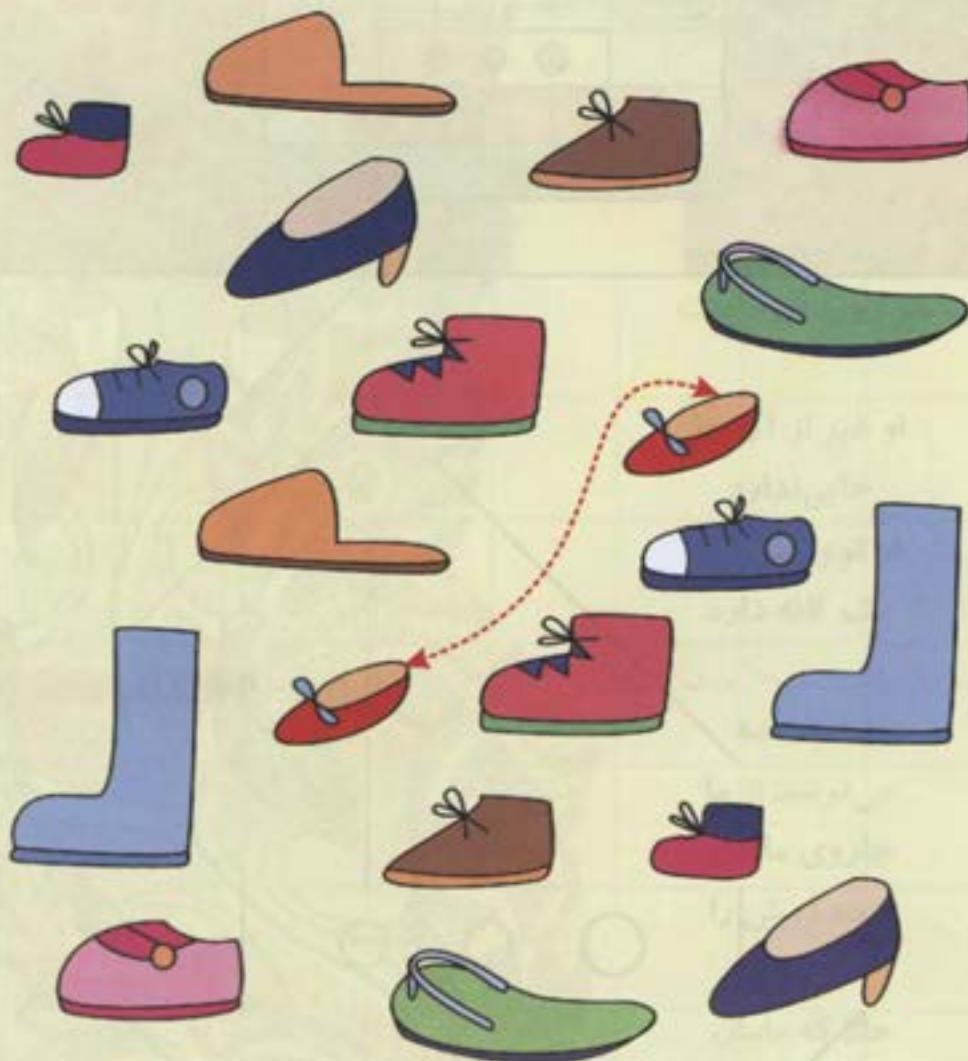


# جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



# بازی



هر کدام از کفش‌ها را به لنگه‌اش وصل کن.

نوشته و طرح از:  
مانانیستایی

# آرزوی پکشکو!



بسه دیگه جیغیل ... این بشعاب  
بنجمه! دل درمی شیری!

یک ساعت که جیغیل داره ناها رمی خوره

بهبه...  
هر خی  
رمی خواهم  
سسر کمی شدم

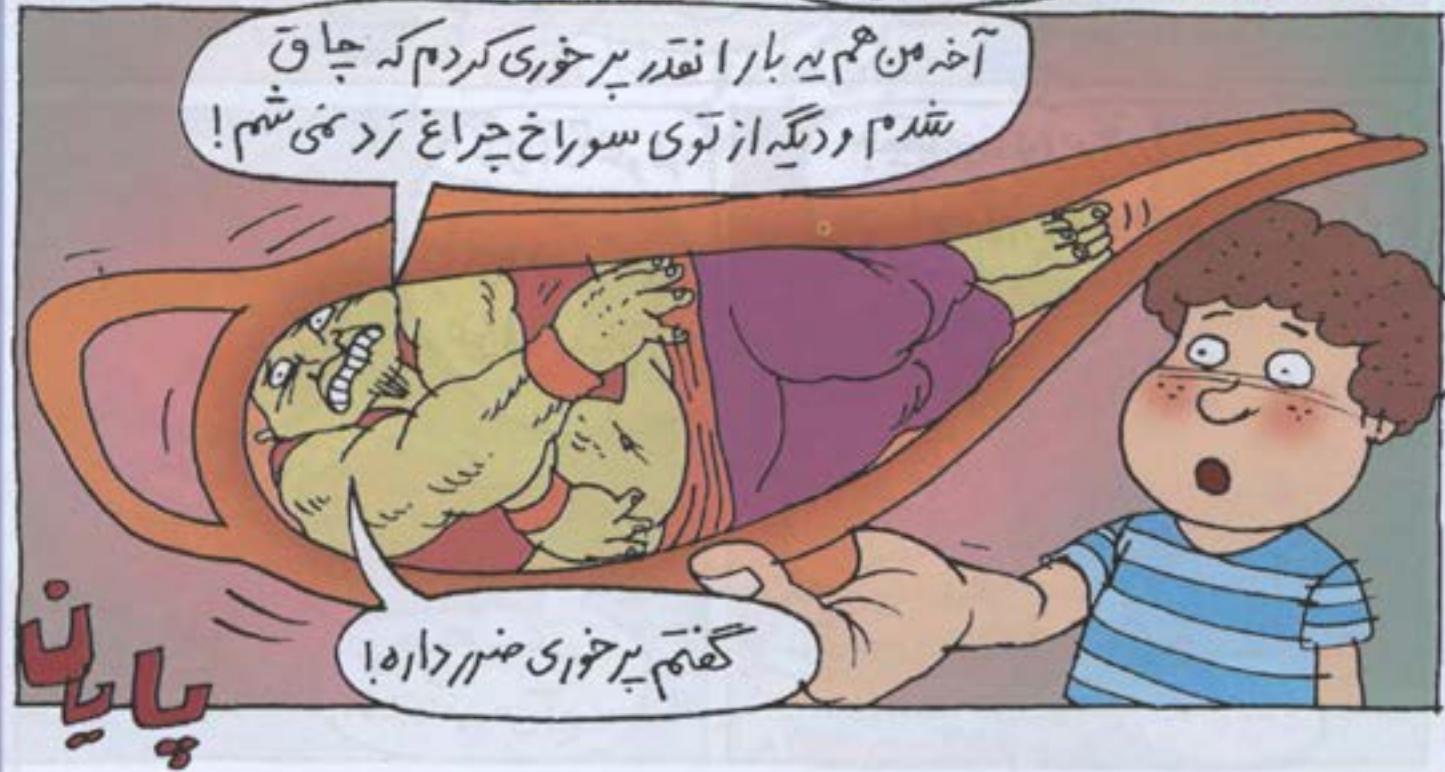


از دست این مامان ها ... خوری  
می گن بدغذایی. بخواری می گن پر خوری!  
اصلًا کمی ذارن من همچی دلم  
خواست بکزدم، آه.







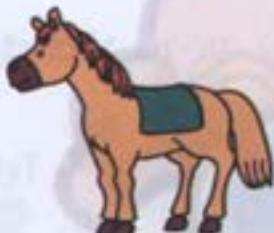




با معرفی شخصیت‌های  
داستان به کودک، از او  
بخواهید در خواندن  
داستان شما را  
همراهی کند.



سگ



اسب



خرس



گاو

# خواب

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.



یک روز وقتی که  مشغول علف خوردن بود،  را دید که به طرف او می‌آید.



 با خوشحالی به  سلام کرد و پرسید: «کجا من روی دوست من؟»



 گفت: «صاحب مزرعه،  خریده. از صبح خیلی زود،  آواز من خواند و نمی‌گذارد



بخوابم من خواهم از اینجا بروم.»



 کمی فکر کرد و گفت: «اگر تو بروی، من خیلی تنها من شوم. من هم با تو من آیم.»

 و به راه افتادند که بروند.

نگهان صدای را شنیدند که دنبال آن‌ها می‌دوید و پارس می‌کرد.

و ایستادند تا به آن‌ها برسد.

پرسید: «کجا می‌روید؟»

گفت: «اگر در مزرعه بماند، ما می‌روم.»

گفت: «به مزرعه برگردید. که با شما کاری ندارد.»

گفت: «ولی با آواز خواندنش نمی‌گذارد بخوابد. او می‌خواهد برود. اگر برود

. من هم می‌روم.»

کمی فکر کرد و گفت: «با آواز خواندنش، درآمدن خورشید و شروع روزرا خبر می‌دهد.»

نگاهی کرد و گفت: «تو که خیال نداری روز را بخوابی؟»



گفت: «نه! باید کار کنم، نباید روز بخوابم.»



گفت: «پس چرا از و آواز خواندن او عصبانی شدی؟»



گفت: «من فکر کردم که ، شب‌ها هم آواز من خواند. اگر فقط روز بخواند، خیلی هم

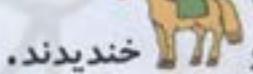
خوب است.»



و



با خوش حالی به طرف آن‌ها آمد و گفت: «این بار که به گردش رفتید، مرا هم ببرید!



و



هم خنديد، اما نفهميد چرا

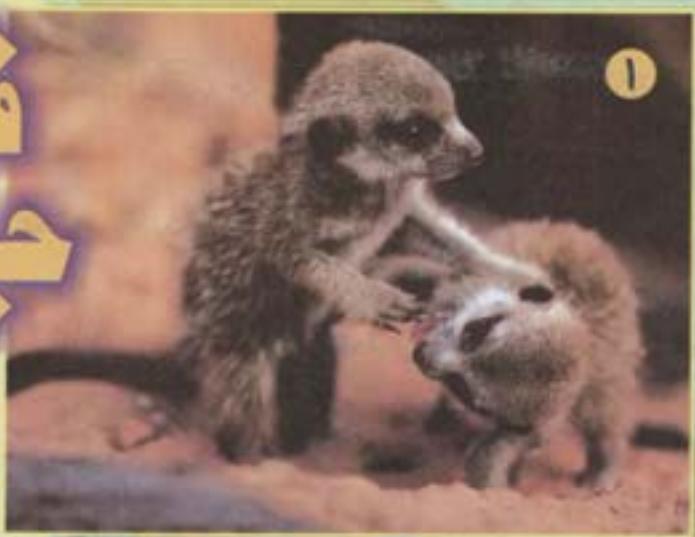


# قصه‌ی حیوانات



۲

۲) که ناگهان عقاب، آن‌ها را دید...



۱

۱) بچه‌ها شاد و خندان مشغول بازی بودند...



۴

۴) همه با دیدن عقاب از ترس جیغ کشیدند.



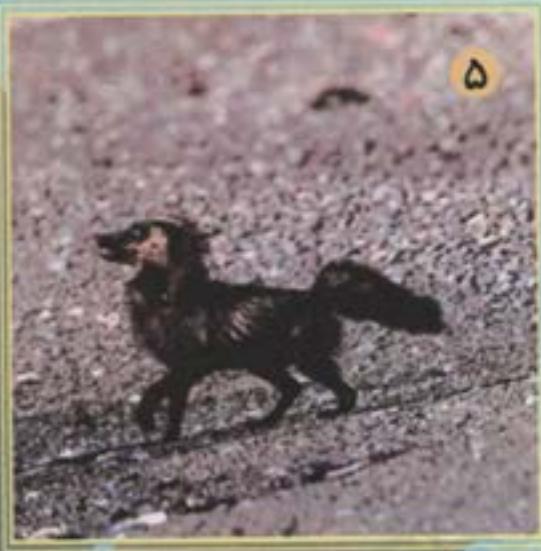
۳

۳) و برای شکار، به طرفشان پرواز کرد.



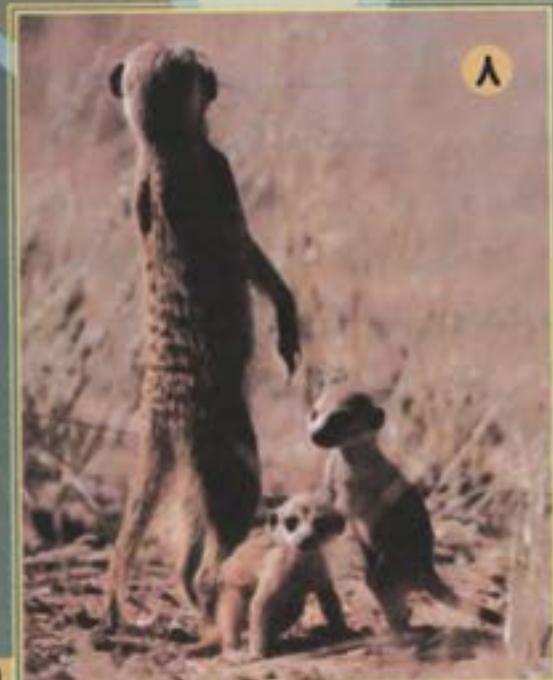
۶

۶) عقاب، نزدیک نزدیک شده بود.



۵

۵) سگ سیاه، صدای جیغ دوستاش را شنید و برای کمک به طرف آنها آمد.



۸

۷) سگ به عقاب حمله کرد و او را فراری داد.  
عقاب خیلی ترسید...



۷



# پدرمن



پدر من یک کفash است،

او هر روز به کارگاه کفash می‌رودو از صبح تا شب در آن جا کار می‌کند.

پدرمن می‌تواند کفش‌های کهنه و پاره را مثل روز اول بدوزد و درست کند.

دست‌های پدرم بوی واکس می‌دهد.

من بوی دست‌های او را خیلی دوست دارم. چون پدرم را خیلی دوست دارم.

یک روز وقتی پدرم داشت یک کفش را واکس می‌زد با من شوخی کرد و با

واکس، روی دماغ من یک خال سیاه گذاشت.

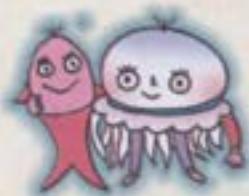
آن روز، من و پدرم خیلی خنديديم.





برای درست کردن این کاردستی  
۵ سانتی متر نخ لازم است.

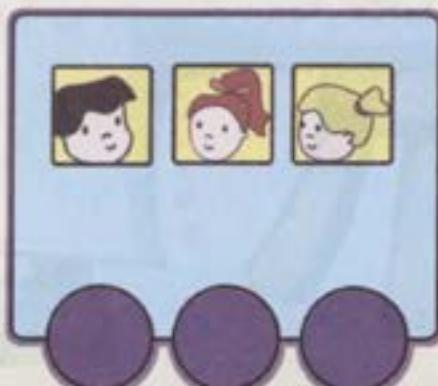
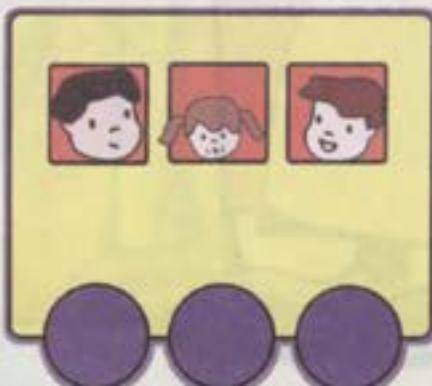
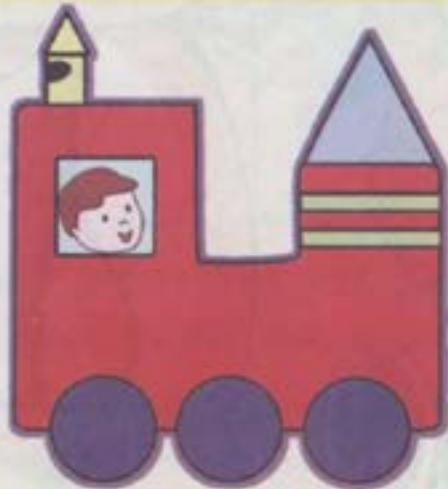
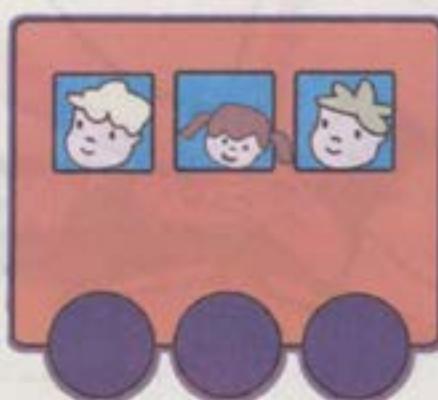
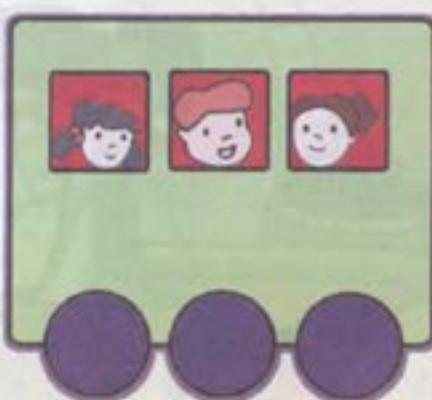
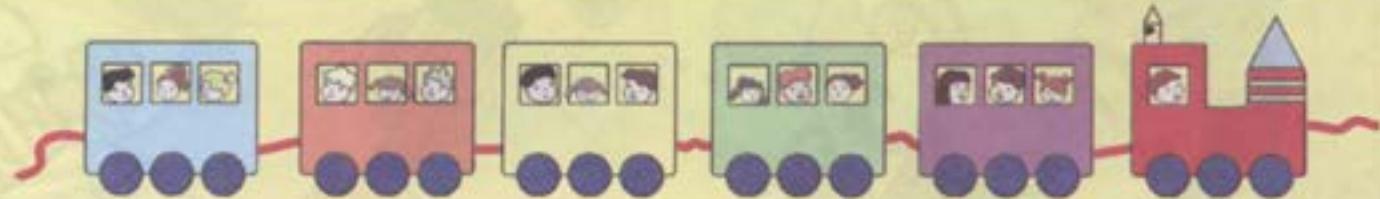
# کاردستی



- شکل ها را از روی خط بنفسن قیچی کن.

- پشت هر کدام از واگن ها یک قطره چسب مایع بزن.

- آن ها را با فاصله از هم، روی نخ بچسبان.



# خردسانان

## دیوار

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسانان ارسال فرمایید.  
مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۰۴۰۱۱۸۷۵۰۰۱۰۱۱۸۷۵۰۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، تعاونگی چاب و نشر عروج تلفن: ۲۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱-۰۸۳۳۰۶۶۷۷ در میان بگذارید.

### فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: / /

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

تاشماره: شروع اشتراک از شماره:

امضا:



نشانی فرستنده:

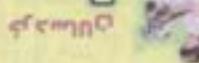
جای تمبر

لشکر

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

لشکر





# ترانه‌های آسمانی

سطر رحیم‌دشت

کوچه و باغ و خونه  
ماه توى آسمونه

شب‌ها را روشن می‌کنى  
همه جارا روشن می‌کنى  
نه سردی و نه گرمی  
طلای ناز و نرمی  
شب همه شب بیداری  
هیچ شبی خواب نداری

ماه قشنگ، نرو! بیا!  
چه نعمتی، شکر خدا!



